

روشنفکران و افغانستان

محسن آزموده

شك نیست که روشنفکری و روشنفکران، در سال‌های اخیر نه فقط در ایران که در اکثر نقاط دنیا، به علل و دلایل گوناگون، ارج و قرب پیشین خود را از دست داده‌اند. دیگر مثل دهه هفتاد خورشیدی و پیش از آن نیست که عموم اهل فرهنگ در هر رخداد سیاسی و اجتماعی، منتظر دیدگاه‌های چهره‌های شاخص روشنفکری بودند و چشم به قلم و دهان آنها دوخته تا چه موضعی می‌گیرند و چگونه اظهار نظر می‌کنند. حالا مخاطبان اصلی روشنفکران نام‌آور پیشین، نه جوانان امروز که افرادی دست‌کم میانسال مثل نگارنده‌اند که کماکان آخرین موضعگیری‌ها و اظهار نظرهای آنها را دنبال می‌کنند، بدون اینکه توجه کنند این بیانی‌ها یا اعلام مواضع، تاثیر چندانی در جامعه ندارد و نهایتاً در حلقه‌های محدود خود آن روشنفکران بازتاب می‌یابد. دیگر همه به تعبیری خودشان روشن‌فکر شده‌اند و صاحب تریبون و می‌توان با قاطعیت گفت، دست‌کم عصر روشنفکران بزرگ و شاخص به سر آمده. این سخن اما به معنای پایان وظیفه روشنفکری و انکار آن نیست. روشنفکری به معنای گفتن بی‌لکنت و شجاعانه آنچه حقیقت می‌پنداریم، به مردم و قدرت، فضیلتی اخلاقی است که البته نمی‌توان آن را از همگان انتظار داشت، چراکه بالاخره افراد در زندگی روزمره دغدغه‌ها و نگرانی‌ها و مشکلات و کمبودهای فراوانی دارند. اما می‌توان روشنفکری به عنوان یک ارزش اخلاقی و عقلانی را ستود و آن را در گفتار و کردار هر روزه افراد بازجست و ارج گذاشت. با این توصیف پرسش اصلی یادداشت حاضر آن است که موضع روشنفکری و روشنفکران ما نسبت به آنچه امروز در افغانستان در حال وقوع است، چیست و چه باید باشد؟ به تعبیر دقیق‌تر، صاحب نظر یا موضع به عنوان روشن‌فکر، در قبال این مسائل چه رویکرد یا موضعی باید اختیار کند؟ آیا باید ارزش‌هایی جهان‌شمول و عام را مدنظر قرار دهد و براساس آنها به داوری و قضاوت عملکرد سیاستمداران بنشیند یا منافع خود و خانواده یا ملت- دولت خود را ترجیح دهد؟

آیا باید به عنوان یک سیاست‌پیشه، با در نظر گرفتن اقتضائات رئال‌پلیتیک، قضاوت کند یا همچون انسانی جهان‌وطن، فراسوی مرزها بیندیشد و انسان به مثابه انسان پیش‌روی او باشد؟ در وهله نخست و پیش از پاسخ به پرسش‌های بالا، باید تاکید کرد که روشنفکری چنان

که گفته شد، با حقیقت و خردورزی و استدلال سر و کار دارد و در نتیجه آگاهی و معرفت نقش اساسی در موضعگیری او ایفا می‌کند. این سخن به معنای آن نیست که روشنفکران موجوداتی بی‌عاطفه و احساسند، قطعاً جهت‌گیری‌ها و اظهارنظرهای روشنفکر و سوءگیری او نسبت به مسائل، مثل سایر انسان‌ها برآمده از احساسات و خواسته‌های اوست، سخن بر سر آن است که روشنفکر، فرزند حقیقت است و پیش از هر موضعگیری نسبت به یک موضوع عمومی باید نسبت به آن آگاهی و شناختی وسیع‌تر و عمیق‌تر از عموم داشته باشد. تا جایی که به مساله افغانستان مربوط می‌شود، یعنی باید این کشور، تاریخ، فرهنگ و شرایط آن را فراتر از آنچه در رسانه‌ها و مطبوعات می‌گویند، بشناسد و براساس آن اظهارنظر کند. از این حیث باید اذعان کرد که کمیت روشنفکران ایرانی سخت می‌لنگد و متأسفانه روشنفکران ما به‌رغم همسایگی ایران و افغانستان و قرابت‌های فرهنگی و تاریخی ژرف تاکنون گام‌های بسیار اندکی در شناخت این کشور برداشته‌اند. در مقام مقایسه شناخت روشنفکران ما از تاریخ و فرهنگ و ادبیات فرانسه یا آلمان یا انگلیس، بارها بیشتر از افغانستان و البته سایر کشورهای همجوار است. اما گذشته از آگاهی و دانش که ضرورت هر گونه موضعگیری روشنفکری است، باید میان مقام روشنفکری با مقام سیاست‌ورزی یا مقام یک فرد میهن‌پرست تمایز گذاشت. اقتضات و لوازم هر یک از این مواضع و جایگاه‌ها متفاوت است و صد البته در هر جامعه‌ای، همه این نقش‌های اجتماعی حضور دارند. این نتیجه انتخاب آزادانه فرد است که سیاست‌پیشه باشد یا روشنفکر، انتخابی که قطعاً در نتیجه محدودیت‌هایی به وقوع می‌پیوندد و هیچ‌وقت صددرصد ارادی نیست. مهم آن است که هر فردی با انتخاب یک جایگاه، ناگزیر است که شرایط آن را بپذیرد. اینکه فرد سیاستمدار، دیروز به علل و دلایل سیاسی، به طالبان می‌تاخته و امروز به اقتضائاتی دیگر از نقد صریح عملکرد این گروه دفاع می‌کند، در چارچوب سیاست رئال پولیتیک باید ارزیابی شود و چنان‌که برداشت عمومی از اندیشه ماکیاولی می‌گوید (خواه این برداشت درست باشد یا خیر)، با معیارهای اخلاق فردی چندان سنجیدنی نیست. اما از روشنفکر در مقام سخنگوی سیاست حقیقت نباید انتظار داشت که مطابق با سیاست قدرت مستقر سخن بگوید. اندیشه او تا سر حد امکان نباید بدون رایه استدلال عقل‌پسند و جهان‌شمول، تحت بند هیچ رویکرد و رهیافتی باشد. برای روشنفکر چنان‌که کانت می‌گفت، حقوق و وظایف انسان‌ها، به عنوان انسان‌ها اولویت و ارجحیت دارد. روشنفکر کاری ندارد که طالبان امروز با منافع چه کسانی همسو هستند یا خیر، او باید خیر انسان به عنوان انسان را مدنظر قرار دهد. از دید روشنفکر اگر قدرتی

مانع تحصیل دختر بچه‌ها شود یا اقلیت‌ها را مورد آزار و اذیت و طرد قرار دهد، کاری غیر اخلاقی و غیر انسانی کرده و مستوجب نقد بی‌پروا و رادیکال است. البته چنان‌که گفته شد، نمی‌شود از همه انتظار داشت که در سطح کلان، روشنفکر باشند، اما می‌توان از جامعه و دولت‌ها انتظار داشت که صدای روشنفکری را تحمل کنند و نقدهای تند و بی‌پروای آنها را تاب آورند، به امید این آرمان عام و جهان‌شمول که سیاست حقیقت، سعادت و خیر همگانی را محقق سازد، فارغ از مرزها و رنگ و نژاد و زبان و قومیت و جنسیت. با امید.

□□□□□□ □□□□□□ 30 □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ 1400 □□□□□□ □□□□□□